شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۳شنبه
سال پانزدهم
۱۷ بهمن ۱۴۰۲
۲۵ رجب ۱۴۴۵
شماره ۴۱۵۲
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

سفارت امریکا سقوط کرد

تیتر یک روزنامه اطلاعات، بهمن ۱۳۵۷

اول شخص

مردی با گلبانگ انقلاب در گلو

درباره سید محمد نجم‌الدین، که در زمان پهلوی دوم، ترانه‌های انتقادی بسیاری را با لهجه مشهدی در رادیو تهران خواند

هما سعادتمند- قدیمی های مشهد و خیلی از ایرانی ها «سید محمد نجم الدین (۱۳۱۵- ۱۳۸۸)» را با ترانه هایی چون «دگه نمرم ولایت» و«آی یره یره یره، یارم کله پا مره» یا ترانه معروف «مسافر قطار» از رادیو تهران به خاطر دارند.

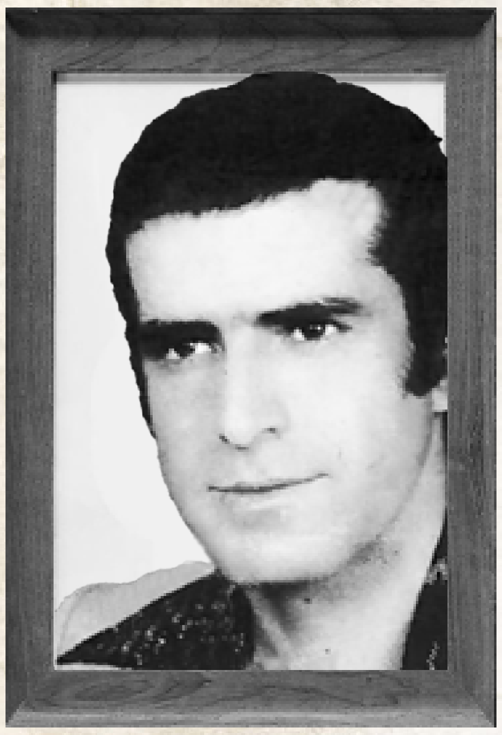

پیش از انقلاب او تنها خواننده پایتخت بوده که ترانه هایش با لهجه مشهدی گل می‌کند و صدایش زمزمه زیر سقف کافه خانه ها، آواز حنجره خش دار سرگذرایستاده ها و رفیقِ پیچ باز رادیوتاکسی خطی ها می شود، اما کمترکسی می داند که او، از یک جایی به بعد، پس از معروف شدنش، بسیاری از ترانه هایی‌که می خوانده در انتقاد از سیاست های استبدادی پهلوی ها بوده است. آن چنان که حتی چندباری از طرف ساواک بازخواست می شود.

سیدمحمد نجم الدین، پسر سیدعلی‌که در قوچان او را با نام «آق سیدعلی تاجرنشین» می شناختند، نوجوان بوده‌که برای یافتن کاری به مشهد می آید. آن دوران، سرکوچه چهارباغ و اوقاتی هم اول کوچه حسین باشی، یک دایره زن کورکه در میان مردم به «حسین‌کور» معروف بوده، دایره می زده و آواز می خوانده است. سیدمحمدکه طبع شعری هم داشته، گوش هایش به ضرب این دایره تیز می شود، آن طورکه هر روز می‌رفته و پای بساط حسین‌کور می نشسته است تا صدای دایره و آواز او را بشنود. بعدها هم نخست دایره زدن را از حسین‌کور یاد می‌گیرد و سپس پای تلمذ یکی از بخشی های قوچان، ساز آوازش را کوک می‌کند.

سیدمحمد چند سال بعد در تهران است و مشغول گذراندن خدمت سربازی. یک روز برای بچه ها در پادگان آواز می خواند و صدایش توی گوش یکی از سرهنگ های آنجا خوش می نشیند و به او پیشنهاد می دهد، برود رادیو و آنجا صدایش را امتحان کند. تازه اوایل افتتاح رادیو نیروهوایی است‌که نجم الدین چند ترانه قدیمی را با دست‌کاری توی ریتم و آهنگ می خواند و از قضا کارش می‌گیرد.

مدتی بعد با آغازکار رادیو مشهد از او دعوت می شود تا ترانه هایش را اینجا هم بخواند. او هم می آید و با همان دایره چند ترانه می خواندکه نام یکی شان «خسرو و زرافشان» است. در ادامه هم، وقتی قطار مشهد- تهران در دهه ۳۰ راه می افتد، با استفاده از ملودی های خراسانی یک ترانه می سازد با نام «مسافر قطار» که‌گل می‌کند و همین هم سبب معروفیتش می شود، آن قدرکه این ترانه نه تنها در روز افتتاحیه‌که تا مدت ها در ایستگاه راه‌آهن پخش می شده است. بعد از ترانه مسافر قطار، ترانه «آی یره یره یره» کار خودش را می‌کند و از نجم الدین یک خواننده با شهرت کشوری می سازد.

این دیده شدن مردمی، بعدها به او قدرتی می دهد تا با استفاده از طبع شعر و هنر آوازی‌که داشته شروع کند به ساختن ترانه های طنز انتقادی. یکی از این ترانه ها «مینی پالون» است و درست همان زمانی خوانده می شود که دربار رژیم پهلوی قصد داشته، برای جا انداختن و رایج کردن پوشش مینی ژوپ تبلیغ کند، آن هم با چاپ تصویر بانوان درباری مینی ژوپ پوش در مجله های روز. سر همین ماجرا هم ساواک دستگیرش می‌کند و چند روزی در بند آن ها باقی می ماند، اما با پادرمیانی عده‌ای اهل موسیقی آزاد می شود. دومین ترانه انتقادی اش هم «مینی ژوپ پوش و عمله» است؛ این ترانه را هم وقتی خواند که خبر تکان دهنده تجاوز یک مرد در خیابان به یک زن بدحجاب که‌گویا مینی ژوپ پوشیده بوده، در روزنامه ها چاپ و منتشر شد. این ترانه بعد از انقلاب با تغییراتی، به عنوان «دگه نمرم ولایت» بارها و بارها از رادیو پخش و به‌گوش مخاطبانش رسد.

چندی پس از دومین ترانه، نجم الدین یک ترانه هم وقت اعدام یک سرهنگ مخالف با شاه می خواندکه عوامل رژیم، برای آن هم خیلی اذیتش می‌کنند.

شرشره

هوادل پذیرشد

آزاده چشمه سنگی_ ما نسل عجیبی بودیم. مدرسه می‌رفتیم و سالی یک بار در سالروز جشن پیروزی انقلابی‌که هرگز ندیده بودیم، خود را به آب و آتش می‌زدیم تا جشنی باشکوه‌تر از سال قبل برگزار کنیم. یکی دو هفته مانده به جشن های بهمن مدرسه، دفترهای دست‌نویس ترانه‌های انقلابی را ازگنجه بیرون می‌کشیدیم و فاصله بین کلاس‌ها، سرهایمان را چند نفری می‌بردیم توی دفتر و جوری مضطرب، که انگارکلی بلیت برای اجرا فروخته‌ایم اما هنوزکار جمع نشده است، تمرینات را از سرمی‌گرفتیم: «به آنان که با قلم، تباهی درد را/ به چشم جهانیان، پدیدار می‌کنند/بهاران خجسته باد، بهاران خجسته باد!» و حتی نمی‌دانستیم اینکه‌کسانی تباهی درد را با قلم به چشم جهانیان پدیدار می‌کردند، یعنی دقیقا چه‌کار می‌کردند؟ ما فقط تمام نفس‌هایمان را در سینه حبس می‌کردیم تا ترانه را به مصرع آخر بکشانیم و حواسمان به آن شماره آخر مصرع‌ها باشد؛ آنجایی‌که گاهی نوشته بود:۲! یعنی دوبار تکرارکنیم وکسی ناکوک نخواند و بعد با صدای زنگ کلاس‌ها، تمرینات پروفشنال خود را به زنگ بعدی معوق می‌کردیم.

آن وقت باید منتظر می‌ماندیم تا آفتاب گرمی بر زمین سرد حیاط مدرسه پهن شود. آن وقت تماشاگران، با بلیت هایی که هرگز نخریده بودند، در صف‌های منظم برابر سن کوتاه حیاط، وسط زمین هندبال بایستند و معاون پرورشی، رادیوکاست کوچک تک‌باندەاش را بیاورد، نوار بی‌کلام سرود را روشن کند و میکروفن مدرسه را برابرش قرار دهد تا نتیجه روزها تمرین را عرضه‌کنیم. آن وقت با مقنعه‌های سرکج و دست‌هایی‌که پشت سرمان قفل می‌کردیم، چشم می‌دوختیم به تکه‌کاغذی‌که پنهانی برابرمان قرار داده بودیم و خداخدا می‌کردیم کسی از مارش نظامی جانماند: «هوا دل پذیر شد، گل از خاک بردمید/پرستو به بازگشت زد نغمه امید//به جوش آمده‌ست خون درون رگ گیاه/بهار خجسته‌باز، خرامان رسد ز راه(۲)».

«بهار خجسته» را جوری فریاد می‌زدیم که همسایه‌ها بدانند ما از دل فتحی بزرگ بیرون آمده‌ایم. خیل تماشاچیانی‌که مدام در حال تکان خوردن بودند، دست‌هایشان را روی پیشانی‌شان نگه می‌داشتند تا آفتاب کورشان نکند و ما همچنان غیورانه می‌خواندیم: «واین بندبندگی، واین بارفقر و جهل/به سرتاسر جهان، به هر صورتی‌که هست//نگون وگسسته باد، نگون وگسسته باد!». ما خیلی طول کشید تا فهمیدیم چه خون‌بهایی داشته رهایی از آن «بند بندگی» و آن «بار فقر و جهل» که در سرودهای انقلابی فریاد می‌زدیم.

ما می دانیم چطور می شود زمستان باشد، اما ملتی بهار را به یکدیگر تبریک بگویند.

قاب انقلاب

شهیدی دیگرو شهادتی دیگر

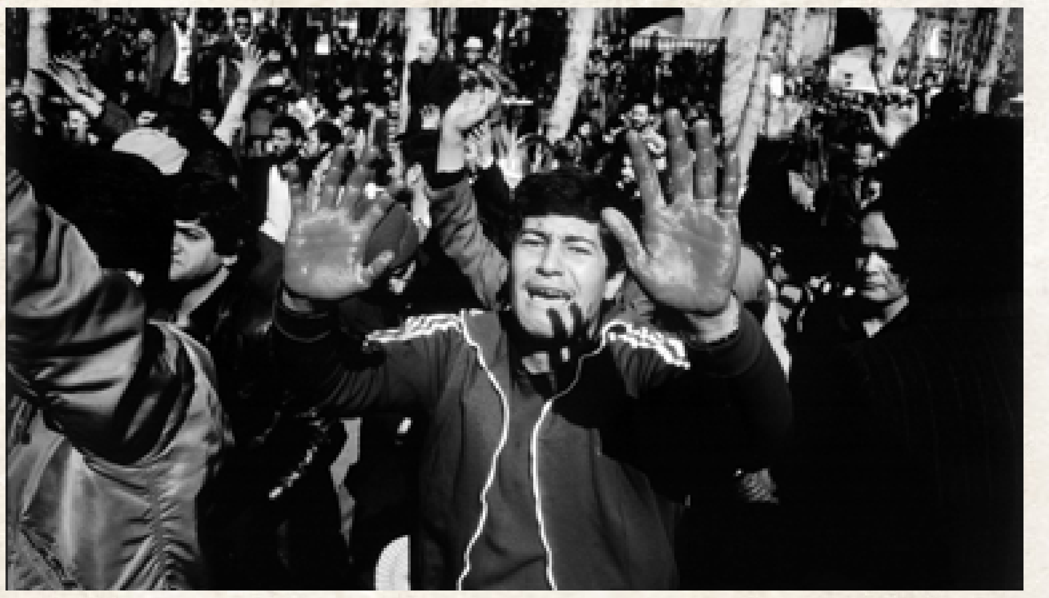

حمید سبحانی_ «شهیدی دیگر افتاد!» این نامی است که دیوید بارنت بر ذیل این عکس گذاشته است و بعد در کپشن عکس توضیح داده است «یک روز قبل از ورود آیت ا... خمینی به ایران، در یک روزی که آرام بود و آفتابی، یکی از اعضای گارد شاهنشاهی، دانشجویی را به ضرب گلوله کشت و جوانی که دوست او بود دست هایش را به خون او آغشته کرد و فریاد زنان کف قرمز رنگ دست هایش را رو به دوربین من گرفت.»

در عکس های مربوط به روزهای انقلاب که بارنت ثبت کرده است، تعداد عکس هایی که سوژه ها و آدم های عکس های او به دوربین نگاه می کنند کم نیستند که این البته از ویژگی ها و حسن عکس های اوست. بخشی از این توجه به روبه رو یا دوربین برمی‌گردد به چهره خاص خود عکاس و آویزان بودن چند دوربین از گردنش که به خودی خود جلب توجه می کرده، اما این ثبت کردن نگاه کاملا از روی خودآگاهی بوده است.

نکته مهم، اما در این عکس تفاوت جنس نگاه و موقعیت سوژه انسانی است. برخلاف بیشتر عکس هااین بار عکاس مورد مراجعه قرار گرفته است. در واقع عکاس به عنوان شاهد نقش پیدا کرده است. کف دست های خون آلود چه به صورتی که بالا آورده شده باشد یا رد آن روی دیوار یا پلاکارد در تمام انقلاب ها یا اعتراض ها به نشانه شهادت یا ارائه مدرکی نمادین است برای خون خواهی. جوان خشمگین و مغمومی که در مرکز توجه این عکس است دست های خونینش را برای گواهی به آینده با لا آورده است. گرچه ما با ازدحامی محسوس در عکس روبه رو هستیم اما عکس شبیه پلانی سینمایی است که وضعیت قرارگیری سوژه در نور و تیرگی اطراف آن در کنار کنتراست حیرت انگیز رنگین بین لباس و رنگ خون، باعث شده است تا تمام حواس مخاطب متمرکز این جوان بشود. ادامه این پلان که آن را تبدیل به سکانسی روایی می کند، احساسی است که در مخاطب ایجاد می کند. این عکس، این نگاه، این شهادت و گواهی دادن که به خارج کادر راه یافته است می تواند چیزی را در وجود مخاطب بجنباند یا تحت تأثیر قرار دهد. به خصوص آنکه رد این نگاه هنوز هم زنده است و در اقصی نقاط جهان امروز می توان پیدایش کرد.

عکس: دیوید بارنت

چکامه

بر عرشه ایستاده است پیری که ناخدا شد

شب آخرین خبر بود، خورشید مبتدا شد
تشویش سایه ها را تقدیرِ انزوا شد
دریا نمی خروشید، صبر سپیده سر رفت
شب بی ستاره می سوخت، بابی به صبح واشد
خواب ستاره ها را تعبیر صبح کردند
صبحی که ابتدا بود، صبحی که انتها شد
مردان دورمانده دستی به هم رساندند
در خویش خفتگان را برخاستن عصا شد
گفتند: زودهنگام، گفتند: بی سرانجام
گفتند: غیرممکن، گفتند، منتها شد
خاکی که بر دو کتفش ابلیس بوسه می زد
در خویش زیر و روگشت، آیینه خدا شد
تقدیر سایه ها بود در دخمه ها خزیدن
شب آخرین مفر بود، خورشید مقتدا شد
شاه و وزیر دزدان آغاز داستان بود
جمهوری شهیدان پایان ماجرا شد
سوی ستاره پیداست، سکان هنوز برجاست
بر عرشه ایستاده است پیری که ناخدا شد
ای کاش بار دیگر این جاده باز می شد
آن سان که پیش از این بود، آن سان که با شما شد
ای کاش بار دیگر «یا مرگ یا خمینی»
تا باز می سرودیم: شب رفت و روشنا شد
ای کاش بار دیگر آن مشت ها بیایند
تا جغدها نگویند این صبح هم فنا شد

امید مهدی‌نژاد

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۶۰٪ ↓ ۱° ↑ ۹°

صبح - ۱
ظهر ۳
عصر ۶
شب ۲

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۴۵:۳۴
غروب آفتاب ۱۷:۰۲:۲۱
اذان مغرب ۱۷:۲۱:۲۶
نیمه شب شرعی ۲۳:۰۲:۳۴
اذان صبح فردا ۰۵:۰۲:۴۶
طلوع آفتاب فردا ۰۶:۲۸:۴۶

اگر غفلت کنید ضربه‌های تاریخی خواهیم خورد
حرکت بزرگ برای عمران مشهد
نگران پروانه نباش!

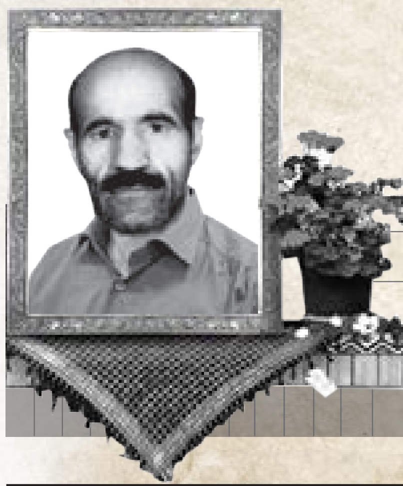

شهید

احمد پور محمدی

تاریخ شهادت: ۱۳۵۷/۱۱/۲۱
تاریخ تولد: ۱۳۰۴
محل تولد: مشهد
محل شهادت: مشهد

مسجدالرضا(ع) مسجدی که برای انقلاب برکت داشت

پایگاه انقلاب

هم‌زمان با سال‌های آغاز نهضت امام(ره)، کار آموزش و مبارزه را در مسجدالرضا(ع) به عنوان یکی از پایگاه‌های فعال مبارزاتی شروع کردیم. این فعالیت روزبه‌روز جدی‌تر شد و شاید در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب به دلیل موقعیت استراتژیک این مسجد، پررنگ و پررنگ‌تر خودش را نشان داد. مسجدالرضا(ع) از طرفی به چهارراه لشکر و از سوی دیگر به محدوده استانداری که محل تجمع‌های مردم در روزهای انقلاب بود، نزدیک بود. در نتیجه در هیچ صورتی نمی‌توانست از جریان مبارزات انقلابی منفک و جدا باشد. البته در برهه‌هایی هم این فعالیت‌ها به درگیری با عوامل رژیم منجر شد و علاوه بر فعالیت‌هایی که خودمان به صورت مجزا داشتیم، مسجد هم به کانون درگیری تبدیل شد. مثلا به یاد دارم اوایل رمضان سال ۱۳۵۷ یک روز بعد از اینکه مردم از مسجد خارج شدند، دیدم با حالت پریشانی دوباره برگشتند داخل مسجد. وقتی رفتیم بیرون، دیدیم عوامل رژیم جلو در مسجد تجمع کرده‌اند و بین خودشان مسیری باز گذاشته‌اند تا مردم خارج شوند، اما زمانی که مردم می‌خواهند بروند بیرون، با هر وسیله‌ای که در دست دارند به آن‌ها ضربه می‌زنند. خلاصه از این درگیری‌ها بین مردم و عوامل رژیم در این محله زیاد بود که بیشتر از مسجدالرضا(ع) شروع می‌شد. البته نکته دیگری که فعالیت مسجدالرضا(ع) را بااهمیت‌تر می‌کند، سامان‌دهی حرکت‌های زنان در جریان انقلاب اسلامی است. اواخر دهه ۴۰ بود که به فکر افتادیم همراه با همسرم، سرکار خانم مقدسی، مکانی را برای فعالیت‌های خانم‌ها ایجاد کنیم. دلیل این تصمیم هم این بود که به نسبت تقاضایی که برای فعالیت دینی و انقلابی خانم‌ها وجود داشت، فضای کافی در مسجد برای این کار نداشتیم. در نتیجه حدود سال ۱۳۴۷ مدرسه اسلام‌شناسی حضرت زهرا(س) آغاز به کار کرد. این مدرسه در پوشش فعالیت آموزشی، اهداف مبارزاتی بر ضد رژیم شاهنشاهی را هم پیگیری می کرد و روزبه‌روز بر دامنه فعالیت خود وسعت می‌داد. نقطه اوج فعالیت مدرسه اسلام‌شناسی هم واقعه ۱۷ دی بود. این واقعه هر چند در تاریخ به نام همه زنان مبارز مشهد ثبت شده‌است، اما زمینه آن در این مدرسه ایجاد شد. خانم‌های این مدرسه تصمیم گرفتند در واکنش به جشن سالگرد کشف‌حجاب که درمیدان مجسمه آن موقع برگزار می‌شد، راهپیمایی اعتراضی را سامان دهند. البته این حرکت هم بی‌سابقه بود و هیچ‌وقت پیش نیامده بود که خانم‌ها به طور مستقل حرکتی این چنینی را انجام دهند. این هم واقعه‌ای بود که می‌شود آن را ثمره فعالیت‌های مسجدالرضا(ع) دانست.

برگرفته از گفت‌وگوی حسین بیات خبرنگار روزنامه شهرآرا با حجت‌الاسلام موسوی خراسانی

آوای انقلاب

بهمن جاویدان

«بهمن خونین جاویدان» یکی از سرودهای ماندگار انقلابی به قلم محمدحسین همافر و آهنگ سازی حمید بهبود است. این قطعه در آستانه جشن های اولین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران از سوی صداوسیمای مرکز فارس در شیراز ضبط شده است.

برای شنیدن این اثر خاطره‌انگیز کد را اسکن کنید.